

دکتر جیمز اس. اشپیگل، اخلاق مسیحی، جلسه ۶ اخلاق فضیلت

جیم اشپیگل و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر جیمز اس. اشپیگل در تدریس اخلاق مسیحی است. این جلسه ششم در مورد اخلاق فضیلت است.

بسیار خوب، نظریه اخلاقی مهم بعدی که قرار است در بررسی نظریه‌های اخلاقی بررسی کنیم، اخلاق فضیلت است.

تاکنون، به برخی از نظریه‌های اخلاقی که بر نقش اصول اخلاقی در هدایت اخلاقی ما تأکید دارند، مانند فایده‌گرایی و اصل فایده‌مندی آنها، پرداخته‌ایم. در اخلاق کانتی، اصل محوری، امر مطلق است و در نظریه قرارداد اجتماعی می‌بینیم که انواع اصول و حقوق اساسی در آنجا شناسایی شده‌اند. آنچه که همه آن سنت‌های اخلاقی مدرن در آن مشترک هستند، این ایده است که در نهایت، برای هدایت ما در زمینه اخلاق، به اصول اساسی خاصی نیاز داریم.

این به درستی تمرکز پژوهش اخلاقی است. اخلاق فضیلت، انحرافی از این رویکرد است، اما این فقط یک جنبش اخیر نیست، اگرچه اخلاق فضیلت قطعاً در حال افزایش بوده است. این نوعی رنسانس اخلاق فضیلت در نسل گذشته بوده است.

در واقع، این قدیمی‌ترین سنت اخلاقی است که به یونانیان باستان، سقراط، افلاطون و ارسطو برمی‌گردد. با این حال، رویکرد متمایز اخلاق فضیلت این است که بر ویژگی‌های شخصیتی تمرکز دارد تا اصول اخلاقی. در اخلاق فضیلت، ما علاقه‌ای به یافتن نوعی قاعده نهایی برای هدایت خود در نحوه عمل نداریم، بلکه در اخلاق فضیلت، تمرکز بر ویژگی‌های شخصیتی عالی، ویژگی‌های مختلف نمونه اخلاقی ایده‌آل، شخصی است که انواع برتری‌های خاص را در شخصیت خود نشان می‌دهد.

بنابراین، به گفته‌ی طرفداران اخلاق فضیلت، تمرکز اصلی در اخلاق بر افراد است، نه اصول. و اینجاست که نظریه‌ی اخلاق مدرن با تمام توجهش به اصول در مقابل ویژگی‌های شخصیتی شخصی، دچار اشتباه شده است. بهترین نماینده‌ی اخلاق فضیلت در جهان باستان، ارسطو است.

حال، سقراط و افلاطون، که به ترتیب پدربزرگ و پدر فکری ارسطو بودند، قطعاً از طرفداران اخلاق فضیلت بودند و در آموزش و شرح فضایل کارهای زیادی انجام دادند. اما ارسطو اخلاق فضیلت را در کتاب برجسته خود، اخلاق نیکوماخوس، نظام‌مند کرد. او واقعاً دستور کار اخلاق فضیلت را برای همیشه در تاریخ اندیشه غرب تعیین کرد.

بنابراین، سوال اساسی که ارسطو مطرح می‌کند این است که خیر یا غایت کلی برای انسان‌ها چیست؟ غایت اصطلاحی یونانی به معنای غایت، هدف، مقصد یا کارکرد است. او می‌خواهد بداند غایت نهایی ما، خیر نهایی ما، هدف نهایی ما چه باید باشد. و پاسخ او شادی است، نه به معنای احساسات گرم و مبهم، بلکه به معنای رفاه نهایی.

مفهوم بسیار گسترده‌تری از خوشبختی نسبت به آنچه معمولاً با این eudaimonia اصطلاح یونانی اصطلاح مرتبط می‌دانیم، ارائه می‌دهد. اما رفاه نهایی، خیر فراگیر ماست و دقیقاً آنچه که هست، یعنی آنچه برای یک انسان به آن معنا است، توسط عملکرد منحصر به فرد eudaimonia که تجربه یا دستیابی به خاص ما تعریف یا تعیین می‌شود. عملکرد عجیب و غریب ما به عنوان انسان در مقایسه با، مثلاً، عملکرد یک

شامپانزه یا گراز دریایی یا یک سگ چیست؟ انسان‌ها باید نوعی عملکرد عجیب و غریب و منحصر به فرد داشته باشند که مختص به کیستی و چیستی ما به عنوان انسان باشد.

ارسطو، مانند دیگر یونانیان باستان، فکر می‌کرد آنچه ما را به عنوان انسان متمایز می‌کند، ظرفیت ما برای استدلال است. ما موجوداتی منطقی هستیم. ما ظرفیت تفکر منطقی و عقلانی داریم و این همان چیزی است که ما را از حیوانات متمایز می‌کند و با توجه به همین امر است که باید خیر نهایی خود را درک کنیم.

بنابراین، به همین دلیل است که ارسطو به این نتیجه می‌رسد که بهترین زندگی ما، زندگی شاد برای انسان‌ها زندگی مبتنی بر تفکر است، و منظور او از این حرف فقط نشستن و تخیل و تأمل و مراقبه نیست. نه، ممکن است گاهی اوقات این اتفاق بیفتد، اما زندگی متفکرانه، زندگی مبتنی بر عقل، بسیار فعال نیز هست. ما باید به طور فعال در به کارگیری عقل و تفکر دقیق و انتقادی در هر کاری که انجام می‌دهیم، به طور خلاقانه و مولد مشارکت داشته باشیم، در نحوه ساخت چیزها، نحوه سازماندهی جامعه، نحوه طبابت، نحوه تدریس، نحوه اداره کسب و کار، همه این کارها باید به منطقی‌ترین و متفکرانه‌ترین شکل ممکن انجام شود.

این یک زندگی متفکرانه است. این ائودایمونیا است. اگر آن را به خوبی انجام دهیم، آنگاه این یک زندگی توأم با رفاه یا شکوفایی انسانی است.

برای اینکه این موضوع را کمی واضح‌تر بیان کنیم، در مقایسه با سایر انتخاب‌های زندگی و سایر شیوه‌های زندگی، ارسطو سه نوع زندگی را از هم متمایز می‌کند و به برتری زندگی متفکرانه اشاره می‌کند. در واقع، افلاطون نیز همین کار را در کتاب جمهوری خود انجام می‌دهد. این یکی از حوزه‌هایی است که افلاطون و ارسطو کاملاً در آن توافق دارند.

آنها با یکدیگر متفاوتند؛ آنها در مورد بسیاری از چیزها اختلاف نظر دارند، اما موافقند که سه نوع کلی زندگی برای ما وجود دارد. یکی زندگی لذت‌بخش است، که در آن فرد در درجه اول به دنبال لذت است، به خصوص به شکل پول، کسب ثروت، زیرا پول می‌تواند انواع لذت‌ها را بخرد، بنابراین کسی که به زندگی لذت‌بخش متعهد است، همیشه وسواس پول را خواهد داشت و آن را در اولویت قرار می‌دهد. چگونه می‌توانم پول بیشتری به دست بیاورم؟ به این ترتیب می‌توانم لذت‌های بیشتری بخرم.

این زندگی لذت بردن است، و بسیاری از مردم آن را دنبال می‌کنند و تمام عمرشان را بر اساس آن زندگی می‌کنند. مشکل این نوع زندگی این است که پول صرفاً یک وسیله است. به خودی خود هدف نیست.

مهم نیست چقدر پول به دست می‌آورد، در واقع از پول به خاطر خود آن لذت نمی‌برید. این فقط به خاطر چیزی است که می‌تواند برای شما به ارمغان بیاورد. ارسطو می‌گوید این نشانه‌ای است که این واقعاً خیر نهایی برای انسان‌ها نیست.

خیر نهایی ما هر چه که باشد، نمی‌تواند صرفاً وسیله‌ای برای رسیدن به چیزهای دیگر باشد. و در واقع، چیزی که باید در شما برانگیزد، جستجویی برای فهمیدن این است که من می‌خواهم این همه پول برای من چه چیزی به ارمغان بیاورد. باید چیزی والاتر، چیزی بهتر، چیزی پایدارتر، شریف‌تر از این همه دلار وجود داشته باشد بنابراین، زندگی یک دولتمرد، نوع دیگری از زندگی است که بسیاری از افراد دیگر دنبال می‌کنند و هدف آن افتخار و آبرو است.

بسیاری از مردم بسیار جاه‌طلب هستند که مشهور شوند یا در جامعه خود مورد احترام و قدردانی قرار گیرند و در زمان ارسطو، و گمان می‌کنم هنوز تا حدودی در زمان ما، افتخار رهبر سیاسی بودن چیزی است که برای

بسیاری از مردم جذاب است. افراد دیگر به دنبال شغلی در سرگرمی هستند. آنها می‌خواهند یک خواننده مشهور، یک ورزشکار مشهور باشند.

بنابراین، جستجوی افتخار و شهرت می‌تواند اشکال مختلفی به خود بگیرد، اما باز هم، در دوران افلاطون و ارسطو، این امر واقعاً بیش از همه در زندگی یک سیاستمدار تجسم می‌یافت. اما هر شکلی که به خود بگیرد می‌توانیم ببینیم که زندگی یک سیاستمدار، زندگی کسی که به افتخار و شهرت دست می‌یابد، نیز دارای نقص است زیرا بسیار سطحی است. اگر خیر و صلاحی که به دنبال آن هستید وابسته به نظر دیگران در مورد شما باشد، می‌تواند به راحتی از دست برود.

سطحی است. بیش از حد به هوس‌های دیگران بستگی دارد. و اگر تصمیم بگیرند که دیگر به شما اهمیتی نمی‌دهند، دیگر نمی‌خواهند آلبوم‌هایتان را بخرند، دیگر نمی‌خواهند اجرایتان را ببینند، دیگر نمی‌خواهند در منصب خود باشید، می‌توانند شما را برکنار کنند.

خیر انسان هر چه که باشد، نمی‌تواند تا این حد وابسته به هوی و هوس و ترجیحات دیگران باشد. بنابراین هر دو نوع زندگی از نظر اینکه نوعی از زندگی باشند که فرد ایده‌آل‌سازی می‌کند، شکست می‌خورند. اگر این فقط یک وسیله یا تا این حد سطحی باشد، نمی‌تواند خیر نهایی برای انسان‌ها باشد.

بنابراین آنچه باقی می‌ماند، زندگی متفکرانه است که در آن فرد به دنبال خرد، دانش و فهم است. این هدف زندگی متفکرانه است: کسب خرد و دانش. توجه داشته باشید که آن هدف خاص فقط یک وسیله نیست. به خودی خود خوب است.

دانش به خودی خود ارزشمند است. خرد به خودی خود ارزشمند است. همچنین بسیار کاربردی است اینطور نیست؟ با دانش، می‌توانیم ساختمان‌ها و هواپیماها را بسازیم و داروهای بسازیم که بیماری‌ها را درمان می‌کنند، و می‌توانیم لباس بدوزیم و هنر خلق کنیم.

با دانشی که به دست می‌آوریم، کارهای زیادی می‌توانیم انجام دهیم. اما این دانش به خودی خود ارزشمند و گرانبها است. بنابراین این نشان می‌دهد که این دانش فقط وسیله‌ای برای رسیدن به یک هدف نیست.

و این فقط یک چیز ظاهری هم نیست. نمی‌توان آن را به راحتی آبرو و اعتبار از ما گرفت. وقتی خرد و دانش واقعی داشته باشی، آن مال توست.

این نزد شما امن است. شاید به همین دلیل است که ضرب المثل، ضرب المثل ۴:۷، می‌گوید هر کار دیگری که انجام می‌دهید، هر چقدر هم که برایتان هزینه داشته باشد، خرد و فهم به دست آورید. این بیش از هر چیز دیگری ارزش دارد.

حکمت و فهم را کسب کنید. ما این دستور را نه تنها در امثال، بلکه در جاهای دیگر کتاب مقدس نیز می‌یابیم. جستجوی حکمت -

این هدف انسان درستکار است. بنابراین، ارسطو و افلاطون در اینجا به نکته‌ای اشاره می‌کنند که در واقع بسیار کتاب مقدسی است. خیر، خرد و فهم است.

بنابراین، رویکرد کلی ارسطو به اخلاق فضیلت این است. در واقع، هدف نهایی او وقتی صحبت از نظریه ارزش می‌شود، سیاست و فلسفه سیاسی است. او این کتاب، اخلاق نیکوماخوس، را نوعی پیش درآمد سیاست می‌دانست.

یا سیاستمداری. سیاست به بهترین معنا فهمیده می‌شود. منظورم این است که این روزها می‌تواند کلمه‌ی زشتی باشد.

سر شام شکرگزاری درباره سیاست حرف نزن. عمویت را به دردرس نینداز. او دارد درباره سیاست به عنوان کشورداری و خیری که باعث ایجاد یک جامعه مدنی عادلانه می‌شود صحبت می‌کند.

این چیزی است که همه ما می‌خواهیم. حتی اگر تا اینجا با بحث‌های سیاسی کنار آمده باشیم، آیا همه ما یک جامعه مدنی عادلانه نمی‌خواهیم؟ بله. اما برای رسیدن به نقطه‌ای که بتوانیم این کار را انجام دهیم، باید به روشنی و با دقت در مورد اخلاق و نحوه زندگی فردی خود فکر کنیم.

ما به عنوان شهروندان عادی باید چه ویژگی‌های شخصیتی داشته باشیم؟ شما نمی‌توانید یک جامعه مدنی عادلانه داشته باشید بدون اینکه حداقل شهروندان اساساً شایسته‌ای داشته باشید که حداقل با اندکی فضیلت در زندگی خود زندگی می‌کنند. مفهوم غایت، همانطور که اشاره کردم، برای ارسطو بسیار مهم است.

و او، دوباره، مانند افلاطون و سقراط، فکر می‌کرد که این باید نقطه شروع تحقیق ما در مورد تقریباً هر چیزی باشد که به آن نگاه می‌کنیم. ما این سوال را می‌پرسیم که هدف، کارکرد یا غایت آن چیز چیست؟ و این به ویژه در اینجا صادق است. خیر انسانی و خاص انسان چیست؟ و مفهوم فضیلت واقعاً به این بستگی دارد.

وقتی کسی یا چیزی وظیفه، یا هدف یا غایت خود را به انجام می‌رساند، می‌گوییم آن چیز یا شخص بافضیلت است. اگر کامپیوتری دارید که وظیفه خود را به انجام می‌رساند، آن کامپیوتر عالی است، می‌توان گفت یک کامپیوتر بافضیلت است. و این در مورد انسان‌ها نیز صدق می‌کند.

و ما فقط به عنوان یک کل، فضیلت‌مند نیستیم. امیدواریم که بسته به شرایط زندگی‌مان، بسته به زمینه خاص شما که در آن به عنوان معلم، پرستار، نانوا یا شمع‌ساز قرار می‌گیرید، فضیلت‌های خاصی را از خود نشان دهیم.

درست است؟ اگر در ساخت و ساز کار می‌کنید، یا آرایشگر هستید، یا پزشک، وکیل، یک نقش حرفه‌ای خاص را اشغال می‌کنید. و این تعیین می‌کند که چه چیزی به عنوان یک فرد با فضیلت به حساب می‌آید، می‌دانید، جای خالی را پر کنید، وکیل، پزشک، معلم یا هر چیز دیگری. اما ما همچنین از نظر روابطمان نقش‌های مختلفی را ایفا می‌کنیم.

من یک عمو، یک برادر، یک پسر، یک پدر و یک شوهر هستم. من نقش‌های ارتباطی مهم و متنوعی دارم. و خودم را در شرایط خاص زندگی می‌بینم که از من خواسته می‌شود به شیوه‌های خاصی عمل کنم که می‌توانیم آنها را مهربان، سخاوتمند یا شجاع بنامیم.

یا فقط. بنابراین شما تمام این شرایط زندگی، زمینه‌ها، نقش‌ها و روابط را دارید که بر آنچه به عنوان یک فرد بافضیلت محسوب می‌شود، یا یک فرد بافضیلت که در آن زمینه‌ها بافضیلت عمل می‌کند، تأثیر می‌گذارد.

بنابراین، فضایل ما، فضایل انسانی، با توجه به معنای عملکرد صحیح در زمینه‌های خاص زندگی تعیین می‌شوند. دو نوع اساسی فضایل یا دو دسته اصلی از فضایل وجود دارد. یکی فکری و دیگری اخلاقی است.

فضایل فکری از طریق آموزش، مطالعه، انجام تکالیف کلاسی، گوش دادن به سخنرانی‌ها و مطالعه‌ی گسترده توسعه می‌یابند. شما می‌توانید انواع فضایل فکری را فقط با انجام این کار، بدون انجام هیچ کار دیگری، در خود پرورش دهید. می‌توانید از طریق مطالعه و آموزش، بر یک موضوع خاص تسلط پیدا کنید.

اما فضایل اخلاقی اینگونه نیستند. شما نمی‌توانید فقط با خواندن کتاب، یک فضیلت اخلاقی را در خود پرورش دهید، حتی اگر واقعاً کتاب‌های الهام‌بخشی درباره الگوهای بزرگ اخلاقی باشند. مهم نیست چند کتاب درباره مادر ترزا، آتاناسیوس، نلسون ماندلا و مارتین لوتر کینگ خوانده باشم، درست است؟ شخصی را نام ببرید که ویژگی‌های شخصیتی قابل تحسین یا فضیلت‌مند داشته باشد.

فقط خواندن درباره زندگی آنها کافی نیست. باید زندگینامه شخصی آنها را مطالعه کنید. برای اینکه بتوانید فضایل مشابهی را در خود پرورش دهید، باید کارهای خاصی انجام دهید.

بنابراین فضیلت اخلاقی از طریق آموزش، تمرین عمدی و ایجاد عادات خوب حاصل می‌شود. این بسیار شبیه آموزش در هنر، موسیقی یا تمرین در ورزش است. چگونه می‌توان یک بازیکن بسکتبال خوب شد؟ آیا فقط با خواندن کتاب‌هایی در مورد لری برد و مجیک جانسون؟ و لبران جیمز و جیمز هاردن، بازیکنان بسکتبال عالی، می‌توان به این مهم دست یافت؟ نه، شما باید تمرین کنید.

شما باید با یک توپ به میدان بروید و تمرین کنید، تمرین پاس دادن، تمرین پرتاب آزاد و تمرین شوت زدن تمام کارهایی را که لازم است انجام دهید تا به صورت عملی، این مهارت‌های بسکتبال را توسعه دهید، انجام دهید. مطمئناً، مطالعه کردن مفید است، درست است؟ می‌توانید در مورد کارهایی که بازیکنان مختلف در دوران حرفه‌ای خود برای بهبود انجام داده‌اند، اطلاعات کسب کنید.

اما نکته اصلی که باید انجام دهید این است که فضایل را به همان شیوه تمرین کنید. چگونه می‌خواهید نوازنده پیانوی بهتری شوید؟ مطالعه مطمئناً کمک می‌کند، اما باید بارها و بارها و بارها گام‌های خود را، بنوازید. بنابراین، ارسطو خاطرنشان می‌کند که برای تبدیل شدن به فردی شجاع‌تر، عادل‌تر و سخاوتمندتر، باید این اشکال خاص از رفتار فضیلت‌مندانه را در عمل واقعی نشان دهید.

شما باید با انجام مکرر اعمال نیک، عادات اخلاقی خوب را در خود پرورش دهید. بنابراین، تأکید زیادی بر عادت کردن وجود دارد. ما باید با انجام کارهای سخاوتمندانه، خودمان را به مثلاً عادات سخاوتمندانه عادت دهیم.

من و همسرم، اوایل ازدواجمان، متوجه شدیم که هیچ‌کدام از ما آنقدر که می‌خواستیم سخاوتمند نیستیم. و نه اینکه خیلی خسیس یا حریص باشیم، بلکه فقط احساس کردیم که باید این ویژگی را در خود پرورش دهیم و بنابراین، شروع کردیم، می‌دانید، ما این را به یک رویه استاندارد تبدیل کردیم که وقتی پیشخدمت حداقل رفتار مناسبی داشت، سخاوتمندانه انعام بدهیم.

مخصوصاً اگر ما را در حال دعا قبل از غذا می‌دیدند، خوب، این یک چیز متفاوت برای اصلاح است. این یک عادت بد است، می‌دانید، بسیاری از افراد مذهبی در انعام دادن ضعیف هستند. اگر ما را در حال دعا سر غذا می‌دیدند، این به نوعی ما را در دریافت حداقل ۱۵٪ انعام گرفتار می‌کرد.

اما اگر علاوه بر آن، سرویس حداقل مناسب بود، اگر نه خوب، ما می‌خواستیم خیلی بیشتر از آن انعام بدهیم. و این فقط نوعی تمرین و توسعه این عادت سخاوت است. بنابراین، این همان چیزی است که ارسطو در مورد آن صحبت می‌کند.

می‌دانید، شما عمداً فضیلت را تمرین می‌کنید، و در نهایت، آن به یک نوع ویژگی شخصیتی خاص تبدیل می‌شود. شما این کار را سال‌ها و سال‌ها و سال‌ها انجام می‌دهید، و در نهایت، به فردی تبدیل می‌شوید که سخاوتمند است. این بخشی از شخصیت شما می‌شود.

و بنابراین، این در مورد همه فضایل دیگر نیز صدق می‌کند. اگر از روی عادت مهربانانه رفتار کنید، در نهایت مردم خواهند گفت، او، این یک فرد مهربان است. اگر در زمینه‌های مختلف بارها و بارها شجاعانه رفتار کنید، در نهایت به یک فرد شجاع تبدیل می‌شوید.

بنابراین، فضایل از طریق آموزش حاصل می‌شوند. نکته دیگری که ارسطو در مورد فضیلت خاطرنشان می‌کند این است که به گفته او، حداقل، فضایل اخلاقی، نقاط میانی بین افراط و تفریط‌های رذیلت هستند. اکثر فضایل اخلاقی، حد وسط بین دو رذیلت هستند.

بنابراین، این جدول فضایل را در نظر بگیرید که جزو حدود ۱۵ فضیلتی هستند که ارسطو در اخلاق نیکوماخوس خود به طور عمیق بررسی می‌کند. بنابراین، شما یک زمینه خاص دارید، مانند خطر، در یک موقعیت خطرناک هستید و یک کار خوب وجود دارد که باید انجام شود و این امر مستلزم انجام کاری از سوی شماست. این امر مستلزم آن است که خود را در معرض مقدار مشخصی از خطر قرار دهید.

شما می‌توانید در سمت کمبود یا در سمت افراط و تفریط اشتباه کنید. در سمت کمبود، رذیلت، بزدلی است. می‌توانید ترسو باشید و کاملاً از خطر اجتناب کنید.

یا، از روی افراط، می‌توانید بی‌باک باشید. در یک زمینه نظامی، موقعیت‌های زیادی وجود دارد که وظیفه پیش رو شجاعت می‌خواهد. شما در معرض خطر، شاید مرگ، قرار خواهید گرفت.

ترسو می‌گه من این کار رو نمیکنم. خب، فرماندهات بهت گفته. من نمیخوام. من میترسم.

اون یه بزدله. آدم بی‌پروا می‌گه، بریم، من الان آماده‌ام. خب، ما باید اینو با دقت برنامه‌ریزی کنیم.

چیزهای تاکتیکی مهمی وجود دارد. برایم مهم نیست. بیایید فقط برویم. بیایید شیرجه بزنیم.

این بی‌باکی است. فرد شجاع می‌داند، بسیار خوب، ما برای این کار آموزش خواهیم دید؛ خطرناک است، اما ما این کار را درست انجام خواهیم داد. و ما آن را تا جایی که می‌توانیم با خیال راحت انجام خواهیم داد، که با انجام ماموریت سازگار است.

پس این شجاعت است. این یک حد وسط بین افراط و تفریط است، افراط و تفریط‌های شورانه‌ی بزدلی و بی‌باکی. در زمینه‌ی لذت، شما نمی‌خواهید بی‌احساس باشید و از تمام لذت‌ها اجتناب کنید.

اما شما نمی‌خواهید ولخرج هم باشید، کسی که مدام در حال لذت بردن است. میانه‌روی حد وسط این دو افراط و تفریط است. وقتی صحبت از دارایی می‌شود، نمی‌خواهید خسیس باشید.

اما شما نمی‌خواهید یک بخشنده‌ی تمام‌عیار هم باشید، مثل ژان پل سارتر، که اصلاً هیچ درکی از پول نداشت. و به کافه می‌روید و چند فنجان قهوه می‌نوشید، و بعد کلی اسکناس روی میز کافه می‌گذارید. و مطمئنم که پیشخدمتش از دیدن این خوشحال بود، اما، می‌دانید، برای امور مالی شخصی او خوب نبود.

این برای او چیز خوبی بود؛ او کتاب‌های زیادی نوشت که فروش خوبی داشتند. اکثر مردم، وقتی در اینجا با سخاوت دست و پنجه نرم می‌کنند، از روی حساست است، درست همانطور که اکثر مردم وقتی صحبت از شجاعت می‌شود، از روی ترس دست و پنجه نرم می‌کنند.

ما معمولاً می‌خواهیم محتاط باشیم، و به همین دلیل، می‌دانید، در یک جهت خاص اشتباه خواهیم کرد. اما حدس می‌زنم بعضی از مردم بی‌باک هستند. خوب، می‌دانم که بعضی‌ها هستند.

بعضی وقت‌ها، کوهنوردان و صخره‌نوردان بزرگی هستند که به دلیل عدم رعایت احتیاط‌های لازم، به کام مرگ فرو می‌روند. افراد زیادی به خاطر بی‌باکی جان خود را از دست داده‌اند. و من فکر می‌کنم بعضی‌ها، به خاطر بخشش‌هایشان، خودشان را در موقعیت‌های وحشتناکی قرار داده‌اند.

ما اینجا می‌خواهیم به حد وسط فضیلت برسیم. افکار عمومی، ما نمی‌خواهیم حقیر باشیم، اما نمی‌خواهیم مغرور هم باشیم. یک غرور سالم خاصی وجود دارد که باید به دنبال آن باشیم.

برای سرگرمی، نمی‌خواهید بی‌ادب باشید. نمی‌خواهید دلکک باشید. اینها رذیلت‌هایی هستند که اگر خطرناک نباشند، حداقل آزاردهنده‌اند.

تا حالا شده کسی رو ببینی که فقط شوخی کنه؟ هیچ‌وقت جدی نیست. این یه دلککه. اما خب آدم‌های بی‌ادب، می‌دونی، کسل‌کننده‌ان، و به روش خودشون آزاردهنده‌ان.

یک فرد شوخ طبع می‌داند که چگونه با برخی اظهارات طنزآمیز، شوخی‌ها، و مشاهدات بذله‌گو، نوعی نشاط ایجاد کند و گفتگو و رابطه را جذاب‌تر کند. این همان میانه‌روی و میانه‌روی پرهیزکارانه‌ای است که باید هدف ما باشد. و در نهایت، وقتی صحبت از احساسات می‌شود، شما نمی‌خواهید خجالتی باشید، اما نمی‌خواهید بی‌شرمانه هم باشید.

شما می‌خواهید نوعی فروتنی را نشان دهید. و اتفاقاً، در فرهنگ بی‌شرمی مانند فرهنگ ما، از بسیاری جهات آنچه فروتنانه است، برای بسیاری از مردم خجالتی به نظر می‌رسد. بنابراین، نکته دیگری که می‌توانیم در مورد آن صحبت کنیم این است که چگونه افراط‌ها و کاستی‌های خاص در یک فرهنگ خاص می‌تواند باعث شود برخی از فضایل به عنوان رذیلت به نظر برسند.

و من فکر می‌کنم از بسیاری جهات در فرهنگ امروز ما، بسیاری از فضایل مسیحی برای بسیاری از مردم مانند رذایل به نظر می‌رسند، زیرا فرهنگ ما از جهات مختلف بسیار شرورانه است. به هر حال، این فقط نمونه‌ای از جدول فضایل ارسطو و نحوه تحلیل آنها به عنوان ابزارهای فضیلت‌مندانه بین افراط و تفریط‌های شرورانه است. یکی دیگر از ابعاد مهم برای پرورش فضیلت اخلاقی، الگوهای اخلاقی هستند.

اگرچه خواندن درباره افراد بافضیلت برای پرورش فضیلت کافی نیست، اما مفید است. با این حال، آنچه حتی مفیدتر است، زندگی در حضور کسی است که فردی بافضیلت است، کسی که نمونه‌ای از فضایل خاص است. ما می‌توانیم به انواع نمونه‌های افراد بافضیلت از تاریخ فکر کنیم، اما به افراد در زندگی خودتان فکر کنید.

شاید کسی که شما را راهنمایی کرده یا حداقل در حضور شما زندگی کرده باشد، به گونه‌ای که فضایل خاصی را برای شما برجسته یا نمونه کند که بسیار الهام‌بخش باشد. و شما بگویید، وای، من می‌خواهم مثل آن شخص باشم. می‌خواهم آن ویژگی را مانند او نشان دهم.

این امر در زندگی اخلاقی ما بسیار مفید است، زیرا خودمان فضایل را پرورش می‌دهیم. همچنین باید فضایل را در چارچوب روایت‌های شخصی و افراد در جوامع درک کرد. این یک موضوع مهم در اخلاق فضیلت است.

مک‌این‌تایر، یکی از متخصصان اخلاق فضیلت معاصر، در واقع پس از انتشار کتابش، «پس از فضیلت»، در سال ۱۹۸۱، در خط مقدم رهبری این تجدید حیات یا رنسانس در اخلاق فضیلت قرار داشت. او تأکید بسیار زیادی بر روایت و جوامع، جوامع محلی و داستان دارد. و این زاویه متفاوتی از اخلاق فضیلت است که به نظر من بسیار مهم است.

اینکه چگونه نقش‌های خاص ما در جوامعی که در آنها هستیم مانند شخصیت‌های یک داستان است. درک ما از خودمان، و همچنین از دیگران، تا حد زیادی بر اساس نقشی که در یک روایت خاص ایفا می‌کنیم، شکل می‌گیرد یا ممکن است شکل بگیرد. عملکردی که ما قصد داریم در این داستان ایفا کنیم.

این داستان زندگی من یا داستان من در این جامعه یا نهاد است که سعی در دستیابی به اهداف خاصی دارد. این می‌تواند به ما کمک کند تا انواع فضایی را که قصد داریم در زندگی خود سرمشق قرار دهیم، درک، بسط و گسترش دهیم. خوب، اخلاق فضیلت.

امیدوارم، واضح باشد که در اینجا بینش و الهام زیادی برای زندگی اخلاقی و دنبال کردن خوبی به عنوان مسیحی در جوامع و جامعه ما وجود دارد. این انگیزه اخلاقی که اخلاق فضیلت ارائه می‌دهد، یکی از نقاط قوت بزرگ اخلاق فضیلت است. به طور خاص، از دیدگاه مسیحی، این ایده آموزش برای فضیلت چیزی است که حتی اگر عهد جدید را بخوانیم، به طور کلی کتاب مقدس را می‌خوانیم؛ حتی اگر بر آموزش فعال برای فضیلت تأکید شود، به راحتی می‌توان آن را نادیده گرفت.

اما پولس در چند جا در مورد این موضوع صحبت می‌کند. در اول قرن‌تین ۹، آیات ۲۴ تا ۲۷، در این مورد صحبت می‌کند. پولس خاطرنشان می‌کند افرادی که برای بازی‌های المپیک تمرین می‌کنند، این کار را با نظم و انضباط و قدرت زیادی انجام می‌دهند.

او می‌گوید آنها برای تاجی آموزش می‌بینند که دوامی نخواهد داشت. اما ما، به عنوان مسیحیان، برای چیزی آموزش می‌بینیم که پیامدهای ابدی دارد. بنابراین، چقدر باید بیشتر برای خداترسی آموزش ببینیم؟ او در اول تیموتائوس ۴: ۷ و ۸ چیزی مشابه می‌گوید که ما باید برای خداترسی آموزش ببینیم.

و این یعنی ما باید چیزی را که ما آن را انضباط معنوی می‌نامیم، تمرین کنیم. چگونه برای خداترسی آموزش می‌بینید؟ خوب، شما به شیوه‌ای منظم دعا می‌کنید. شما کتاب مقدس را می‌خوانید، امیدوارم به شیوه‌ای منظم.

شما روزه می‌گیرید. شما مراقبه می‌کنید. شما عبادت می‌کنید.

شما هر از گاهی خلوت، اعتراف و تسلیم را تمرین می‌کنید. شما تمام این انضباط‌های معنوی را که ما در اختیار داریم، برای آموزش به منظور خداترسی در اختیار دارید. برخی از آنها بر تقرب به خدا متمرکز هستند، مانند عبادت و دعا.

برخی دیگر بر انکار نفس تمرکز دارند، مانند خلوت و روزه. برخی بر ساختن پایه دانش، مطالعه و مراقبه ما متمرکز هستند. اما هدف همه رشته‌های معنوی، پرورش ویژگی‌های شخصیتی خاص در ما، رشد ما در مسیر تقدیس و نزدیک‌تر کردن ما به همکاری با کار روح است.

شما واقعاً چنین ایده‌ای را از کانت یا میل، بنتام یا نظریه‌پردازان قرارداد اجتماعی که واقعاً روی این موضوع تمرکز ندارند، دریافت نمی‌کنید. اما در اخلاق فضیلت، به‌ویژه در ارسطو، و همچنین دیگران، بر شکل‌گیری اخلاقی از طریق عادت و انضباط تأکید می‌شود. این یک موضوع اصلی در اینجا است.

و این چیزی است که ما به عنوان مسیحی باید آن را تأیید کنیم. هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان دهد ارسطو، هرگز هیچ یک از کتاب‌های عهد عتیق را خوانده باشد. و او حدود چهار قرن قبل از عهد جدید زندگی می‌کرد.

بنابراین، او صرفاً از نظر فلسفی به این موضوع می‌رسد. او فایده‌ی تربیت برای پرهیزگاری را می‌بیند. و به نوعی، این کاملاً با آنچه پولس رسول در رساله‌هایش می‌گوید، سازگار است.

همچنین تردیدهای خاصی در مورد آرمان بی‌طرفی که مورد تأیید فیلسوفانی مانند کانت، بنتام و میل است، وجود دارد. اینکه ما همیشه باید هنگام تصمیم‌گیری‌های اخلاقی کاملاً بی‌طرف باشیم. اخلاق فضیلت ارسطو با تمام تأکیدی که بر روابط و جایگاه شما در جامعه دارد، جایی که به شیوه‌ای منحصر به فرد در آن قرار دارید. و نگرانی‌های خاصی که برای اعضای خانواده و دوستان و غیره دارید.

او در این مورد واقع‌گرا است. او می‌گوید که جانبداری اشکالی ندارد. اما برای فایده‌گرایان، نه چندان.

کانت هم همینطور. این موقعیت را تصور کنید. شما با دو نفر در یک قایق هستید.

یک متخصص سرطان که درمان سرطان را می‌داند اما به کسی نگفته است. او این تحقیق را به تنهایی انجام داده است. او فهمیده است که چگونه می‌توان سرطان را درمان کرد.

به عنوان جشن، او تصمیم می‌گیرد با شما و مادرتان به این سفر قایق‌رانی برود. در قایق، شما، متخصص سرطان که درمان سرطان را می‌داند، و مادرتان هستید.

شما دارید در رودخانه آرکانزاس قدم می‌زنید. خیلی به شما خوش می‌گذرد. در طول مکالمه‌تان، متوجه می‌شوید که این متخصص سرطان واقعاً نمی‌تواند شما را شناسا کند.

این کمی نگران‌کننده است. بعد به ذهنتان خطور می‌کند که مادرتان هم نمی‌تواند شما را شناسا کند. احتمالاً می‌دانید که حالا این ماجرا به کجا ختم می‌شود.

همینطور که در امتداد رودخانه پیش می‌روید، صدای آب‌های خروشان بلندتر و بلندتر می‌شود. ناگهان همزمان متوجه می‌شوید که داریم به سمت یک آبشار می‌رویم.

بعد یادتان می‌آید، اوه بله، یک شیب خیلی تند در رودخانه آرکانزاس وجود دارد. حدود ۱۵ متر است. اوه، ما غرق شدیم.

ما واقعاً داریم غرق می‌شویم. چه کار کنم؟ خب، تو الان خیلی به آبشار نزدیکی و نمی‌توانی بیرون بیایی و هم مادرت و هم متخصص سرطان را نجات بدهی. اما باید حداقل یکی از آنها را نجات بدهی.

تو شناگر خوبی هستی. البته تو ابرانسان نیستی. فقط می‌تونی یکی رو نجات بدی.

چه کسی را نجات خواهید داد؟ آیا مامان را نجات خواهید داد؟ شما مامان را دوست دارید، اما او درمان سرطان را نمی‌داند. بالاخره او سال‌هاست که دارد پیشرفت می‌کند. یا متخصص سرطانی را که درمان سرطان را

می‌داند و می‌تواند جان میلیون‌ها نفر را نجات دهد، نجات خواهید داد؟ چه کار می‌کنید؟ پاسخ برای
فایده‌گرایان روشن است.

باید متخصص سرطان رو نجات بدی. متاسفم مامان. دوستت دارم، اما

و احتمالاً در مورد اخلاق کانتی هم همینطور است. حداقل در اخلاق کانتی مشخص نیست که نجات دادن
مامان اشکالی ندارد. می‌توانید این را جهانی کنید؟ شاید

.شاید نه. برای ارسطو، خیلی واضح است. چه کسی را نجات می‌دهی؟ مادرت

.چرا؟ چون او مادر توست. او مادر توست. او رابطه خاصی با تو دارد

و می‌دانید، کاملاً مناسب است که بر اساس آن تمایل عمل کنیم. این چیزی است که کانت، اتفاقاً، دوباره، از
آن اجتناب می‌کرد و طبق آن تمایل عمل می‌کرد تا مامان را نجات دهد. ارسطو می‌گوید کاملاً اشکالی ندارد

مادرت را نجات بده. بنابراین، فکر می‌کنم این با شهود ما در این مورد بهتر مطابقت دارد. اشکالی ندارد که
مادرت را نجات دهی.

، حداقل اشکالی ندارد که او را نجات دهیم، نه اینکه به متخصص سرطان مراجعه کنیم. چیزی که، می‌دانید
برخی از این نظریه‌های اخلاقی دیگر نمی‌توانند آن را توجیه کنند. به عبارت دیگر، اشکالی ندارد که جانبدارانه
قضات کنیم.

آن به اصطلاح آرمان بی‌طرفی. شاید در برخی زمینه‌ها آرمان باشد اما در برخی دیگر نه. بنابراین، این نقطه
قوت اخلاق فضیلت است.

اما مشکلاتی هم وجود دارد. یکی از مشکلات اصلی اخلاق فضیلت این است که عمل درست یا وظیفه را در
نظر نمی‌گیرد.

در این نظریه هیچ جایگاه واقعی برای وظیفه وجود ندارد. این نظریه به خوبی به ما می‌گوید چه نوع ویژگی‌های
شخصیتی ایده‌آل هستند، اما ما هیچ مبنایی برای وظیفه و الزام نداریم. این موضوع کاملاً در اخلاق فضیلت
نادیده گرفته شده است.

این عمل درستی است که باید انجام دهید و دلیل اینکه چرا باید در یک موقعیت خاص آن را انجام دهید. و
سپس مشکل دیگری دارید، مشکل تضاد اخلاقی، که وقتی در نظر می‌گیریم کدام یک از این دو فضیلت به
جهت مختلفی اشاره می‌کند که باید نشان دهیم، پدیدار می‌شود. گاهی اوقات، همسر از من می‌پرسد، چطور
به نظر می‌رسد؟ خوشبختانه، بیشتر روزها، پاسخ بسیار آسان و ساده است.

من می‌توانم صادق و روراست باشم و بگویم، عزیزم، تو عالی به نظر می‌رسی. اما شاید او روز بدی را پشت سر
گذاشته است. یا شاید من واقعاً طرفدار آن لباس یا ترکیب خاص نیستم.

،خب، می‌خواهم مهربان باشم. شاید بتوانم بگویم که او واقعاً حال و حوصله‌ی اظهار نظر انتقادی مثل
نمی‌داند، آن دامن تو را کمی نامرتب نشان می‌دهد را ندارد. بنابراین، می‌خواهم مهربان باشم اما می‌خواهم
صادق هم باشم.

از شورای ارسطو مشخص نیست که بهترین پاسخ به اخلاق فضیلت چیست. اخیراً یک تبلیغ برای یک شرکت بیمه وجود دارد که در آن آبراهام لینکلن به همراه همسرش، مری تاد، حضور دارند و این تبلیغ به گونه‌ای ساخته شده است که انگار فیلم واقعی است. سیاه و سفید است.

خیلی دانه دانه است، انگار که در دهه ۱۸۶۰ قابلیت فیلمبرداری داشته‌اند. به هر حال، مری تاد می‌گوید، آیا هم هست «Honest Abe» این لباس من را چاق نشان می‌دهد؟ البته، او کمی تپل است. عکس

او نمی‌تواند به سوال جواب بدهد. زن دارد عصبانی می‌شود چون مرد جواب نمی‌دهد، اما بالاخره او یک آدم درستکار است. بهترین کاری که می‌تواند بکند تا احساسات همسرش را جریحه‌دار نکند این است که به سوال درست جواب ندهد.

البته، پاسخ صادقانه این است که بله، شما در این مورد چاق به نظر می‌رسید چون به نوعی چاق هستید. با این حال، وقتی صحبت از اخلاق فضیلت می‌شود، ما هیچ الگوریتم یا راهی برای تعیین اینکه چه زمانی یک فضیلت خاص باید بر دیگری غلبه کند، نداریم و این یک محدودیت قطعی برای اخلاق فضیلت نیز خواهد بود. بنابراین، مانند همه این نظریه‌های دیگر، اخلاق فضیلت از جنبه‌های خاصی قوی است، اما در برخی موارد دیگر که می‌بینیم به کمک نیاز دارد، به نوعی مکمل از سوی سایر ملاحظات و نظریه‌های اخلاقی نیاز دارد، ضعیف است.

.خب، این اخلاق فضیلت است.

این دکتر جیمز اس. اشپیگل در حال تدریس اخلاق مسیحی است. این جلسه ششم در مورد اخلاق فضیلت است.